

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

نویسنده: دکتور اوته شویب - Dr. Ute Scheub  
برگردان از: م. ن.  
۱۳ فبروری ۲۰۱۶

## چرا خشونت علیه زنان، صلح جهانی را تهدید می کند؟

۲

### حقوق زنان بهانه ای برای جنگ

افغانستان در طول تاریخ خود خشونت های زیادی را تجربه کرده است، اما از زمان لشکرکشی شوروی سابق، این خشونت ها هنوز هم قطع نمی شود. این جنگ بالاتر از ۳۰ سال، تقریباً تمام افغانستان را عمیقاً جریحه دار ساخته، ساختار و بافت فرهنگی این کشور را کاملاً ویران نموده است. میلیون ها مرد و زن به بیماری های جسمی و روانی مبتلا اند. تقریباً در همه خانواده ها، در هر قشر و هر گروه اجتماعی خشونت به پدیده روزمره مبدل شده است. انسانها فراموش کرده اند، که اختلافات شان را بدون خشونت حل کنند. اکثریت مرد ها برای رهائی از رنج ها و خشونت هایی که خود تجربه کرده اند، از خشونت علیه اطفال و زنان استفاده می کنند. زنان به نوبه خود اطفال را لت و کوب می کنند، و اطفال حیوانات را. هر کدام به نوبه خود خشونت را که خود متحمل شده اند، به بعدی ضعیف تر از خود می دهد. اما در واقعیت امر از این تجربه عذاب دهنده رهائی نمی یابند، زیرا خشونت تکرار می شود.

رسانه های غربی ادعا می کنند، که عامل این همه خشونت، ساختار بدوی و سنت های عصر حجر در افغانستان است. این ادعا کاملاً نادرست است. اسلامی که مردم افغانستان قبل از جنگ به آن عقیده داشتند، بیشتر آزاد اندیش و فردی بود، و بیشتر تحت تأثیر افکار صوفی ها قرار داشت، تا این که تحت تأثیر بنیادگرایان و سلفی ها باشد.

همچنان طالبان در شکل اولیه شان محصول فرهنگ افغانی نبود. در سالهای ۱۹۸۰ سیلاب های جنگ، میلیون ها انسان را به اردوگاه های پاکستان بُرد؛ در بین شان هزار ها پسر یتیم را. در مدرسه های قرآن در یک فضای مطلقاً عاری از وجود زن بزرگ شدند – بدون مادر، مادرکلان، خواهر و خاله. این پسران به طالبان پرورش داده شدند و در اردوگاه های نظامی شست و شوی مغزی و به ماشین های جنگی تبدیل شدند. این که زن ها چطور می اندیشند، چه نوع قیافه و چهره دارند، چطور عمل می کنند، یا حرف می زنند و می خندند، یا بدن شان چطور لمس می شود، همه و همه برای شان به یک راز و رمز خطرناک و تهدید کننده تبدیل شد. زنان، این موجود مطلقاً بیگانه، سمبول گناه و نجاست، باید از انظار عامه تبعید می شد و تحت کنترل شدید قرار می گرفت. برقع باید مردان را از گناه ها و بدجنسی ها حفظ کند.

ملاها با کوشش خسته ناپذیری به طالب آموختند و آموختند، که زن‌ها از جنس ناپاک، اغواگر و فریبده، از جنس شیطان و عفونیت اند.

این خود یک آزمایش انسانی بی نظیر بود: که چطور نتیجه می‌دهد، اگر پسر بچه‌ای در یک اجتماع عاری از زن و در فضای یک بعدی مردانه بزرگ شود، در نادانی عصر حجر نگهداری شود، اما در عین زمان مدرن‌ترین سلاح‌های کشتار در اختیارش قرار داده شود؟

دست آورد و نتیجه این آزمایش انسانی: این جوانان یکی از خصمانه‌ترین رژیم‌های علیه زنان را تأسیس کردند. جوانانی که روان‌شان زخمی و جریحه‌دار شده بود، باید مقصری بیابند، تا همه خشم و غضب درونی‌شان را بالای این مقصر خالی کنند. با تحقیر زنان ظاهراً می‌کوشند، مردانگی صدمه‌خورده‌شان را التیام بخشند و تحقیر هائی را که در زمان کودکی تحمل کرده‌اند، کاهش دهند.

این آزمایش انسانی توسط پول‌های عربستان سعودی و پشتیبانی استخبارات پاکستان "آی اس آی" و به پشتیبانی "بی نظیر بوتو" صدراعظم آن زمان پاکستان به وجود آمد، و طبعاً نیز با کمک‌های دولت امریکا. طالبان در سال ۱۹۹۴ قندهار را اشغال کردند، ۱۹۹۶ شهر کابل را، و یک رژیم ترور را بنیان گذاشتند. در این رژیم تفاوت جنسیتی را به سویه اغراق آمیز آن تأیید کردند. مرد‌ها باید ریش‌های دراز داشته باشند، زن‌ها باید تمام بدن‌شان را بیوشانند. شما حتماً آگاهی‌دهید، که رژیم طالبان چه بالای مردم افغانستان آوردند، اما با آنهم می‌خواهم، جزئیات این رژیم را به صورت مختصر بیان کنم، زیرا این عمل طالبان همه سنت‌های مروج در افغانستان را نابود ساختند و این نابودی و تخریب تا امروز دوام دارد.

ممنوعیت هائی را که طالبان برای مردم افغانستان وضع کردند: نواختن یا شنیدن موسیقی، رقصیدن، رفتن به سینما، دیدن تلویزیون، خواندن کتاب، استفاده از اسباب بازی اطفال، گدی پران بازی، نقاشی حیوانات، نگهداری پرندگان - همه چیز هائی را که باعث یک لحظه خوشی می‌شد، ممنوع قرار دادند.

### **ممنوعیت‌های را که برای زنان وضع کردند:**

زن‌ها روی بالکن نمایان نشوند، بوت‌های کوری بلند نپوشند، بدون مرد محرم از خانه بیرون نروند، با مردان بیگانه حرف نزنند یا به آنها دست ندهند، اجازه ندارند به محاکمه مراجعه کنند، لباس شوئی در ملای عام برای زنان ممنوع است، استفاده از داروی ضد حاملگی ممنوع است، بایسکل رانی ممنوع است، خندیدن به آواز بلند ممنوع، پوشیدن لباس رنگه ممنوع، رفتن به حمام‌های عمومی ممنوع، ورزش، عکاسی و فلم گرفتن از زنان ممنوع، سخن گفتن در رادیو ممنوع، نزد خیاط مردانه رفتن ممنوع، سهمگیری در محافل خوشی ممنوع، استفاده از آرایش، زیورات و لباس‌های قشنگ ممنوع، چانه زنی با دکاندران ممنوع، داکترها و حتی داکتر دندان نباید زن را بدون برقع معاینه کنند، طبعاً رفتن به مکتب، و اشتغال در بیرون از منزل همه و همه را برای زنان ممنوع قرار دادند.

ستادیوم ورزشی کابل به جایگاه اعدام زنان که به نظر آنها متهم به فساد اخلاقی بودند، تبدیل شد. هدف این همه ممانعت‌ها برای این بود، که موجودیت زنان را از روی زمین یا لافعل از ملاء عام و از انتظار مردان پنهان نگهدارند. این ترس بیمارگونه از روابط جنسی بین زن و مرد، به سطح یک دولت ارتقاء یافت.

**این ترس باورنکردنی و غیر قابل تصور از زنان از کجا منشأ می‌گرفت؟**

من نیز فقط می‌توانم حدس بزنم. ترس از زنان و ترس از رابطه جنسی، این دو باهم رابطه تنگاتنگ دارند، که تقریباً همه جوامع پدرسالار کم و بیش از آن متأثر اند. مردان در جامعه پدر سالار دائماً در یک نوع تضاد روانی یا تضاد درونی به سر می‌برند: از یک طرف شیفته زنان اند، از جانب دیگر این شیفتگی به این موجود بی‌نهایت خواستنی، برداشت او را از ارزش های پدرسالاری، از قبیل خودمختاری مردانه، استقلال عمل مردانه و مقاومت مردانه، متزلزل می‌سازد.

بسیاری از این مردان، برای رهائی از آشوب و غوغای درونی‌شان، از آنچه را که شیفته آن هستند، اما در ظاهر باعث وابستگی و اسارت‌شان می‌شود، متنفر اند، تحقیرشان می‌کنند و مطیع خود می‌سازند؛ به شکل افراطی آن، حتی به آنها تجاوز جنسی می‌نمایند، شکنجه‌شان می‌کنند و آنها را می‌کشند. این یک پروسه روانی ست، که در همه جای دنیا مشاهده می‌شود - به خصوص در دوران جنگ و بحران، که استقلال و خودکامگی مردان با ترس، خشونت و مرگ مواجه می‌شود.

شاید هم این تنفر افراطی طالبان از زن‌ها، نشانه جنگزدگی جمعی باشد، که البته هیچ‌گاه در تضاد با چیزهایی که در بالا نوشتم، قرار نمی‌گیرد، بلکه تکمیل‌کننده آن است. تا حال تحقیقات علمی در باره تأثیرات دراز مدت آسیب‌های روانی جنگ بالای اجتماع خیلی به ندرت صورت گرفته؛ ما به معلومات خیلی ناچیزی درین راستا دسترسی داریم. زمانی که من کتابی در باره پدر نازی ام می‌نوشتم، خودم را با موضوع آسیب‌های روانی جنگ (جنگزدگی) مشغول ساختم. انسانهای جنگزده بیشتر تمایل دارند، که هرج و مرج درونی‌شان را بالای "سپر بلای بیرونی" منعکس سازند، زیرا در غیر آن، شاید آشوب درونی‌شان روزی "منفجر" شان کند.

یک لحظه به شخصیت "هیتلر" تأمل کنیم، که در جوانی به حیث عسکر در جنگ جهانی اول حتماً آسیب‌های شدید روانی را متحمل شده بود. طبق اسناد تاریخی، نفرت شدید او علیه یهودی‌ها بعد از این که در سنگرهای جنگ مرگ را تجربه کرد، تبارز نمود - که به مرور زمان شخصیت‌گشوده و قاتل او را به طور دیوانه‌وار انکشاف داد. طوری که برای "هیتلر" منبع نفرت یهودی‌ها بودند، ممکن برای طالبان منبع نفرت جنس زن باشد.

### انعکاس و عکس‌العمل این‌جا چه‌گونه بود؟

در ابتدای دخالت ناتو در افغانستان، رفتار سیاستمداران غرب، در قطار اول "جورج بوش پسر"، طوری بود، تو گوئی از فمینیست‌های دوآتشه باشند.

"کولین پاول" Colin Powell وزیر خارجه را عقیده بر این بود: که "حقوق زنان در افغانستان قابل معامله نیست".  
یوشکا فیشر "Joschka Fischer" وزیر خارجه آلمان‌هی می‌نالید، که مقام زن در افغانستان "ذلتبار و تأسف انگیز" است.

"گر هارد شرویدر" Gerhard Schroeder صدراعظم آلمان حتی سرنوشت سیاسی خودش را وابسته با سرنوشت زنان افغان می‌دانست: از همین لحاظ حکومت ائتلافی سبز و سرخ (حزب سبزها و حزب سوسیال دیموکرات) را مجبور ساخت، تا آلمان در اقدام نظامی با امریکا سهیم شود: "کسی که تصاویر انسانهای لرزان از شدت سرما را در کابل دیده باشد، به خصوص تصاویر زنان افغان را که بالاخره خودشان را از قید طالبان آزاد احساس می‌کنند و اجازه راه رفتن روی سرک‌ها را دارند، - نباید مشکلی داشته باشد، که یورش نظامی بالای این کشور به صلاح مردم آنجاست."

اما این اسطوره یا افسانهٔ رهائی زنان افغانستان توسط نظامیان شجاع غربی، با در نظر گرفتن واقعیت ها، خیلی زودگذر بود. "شرویدر" و دیگر سیاستمداران غربی، برای مداخله در امور افغانستان دلیل دیگری ارائه کردند - دلیل "مکتب برای دختران" را، که تا امروز ورد زبان همهٔ طرفداران یورش نظامی و تداوم جنگ در افغانستان است. "لاعقل دختران اجازه دارند، به مکتب بروند". این جمله را همه جا به تکرار می شنوید. در برنامه های تلویزیونی، در گزارش های رسانه ئی و در فلم ها.

من را اشتباه نفهمید: طوری که قبلاً یادآور شدم، من مشتاقانه طرفدار تعلیم و تربیهٔ دخترانم. اتحادیهٔ کوچک ما به نام "شهرزاده" در ولایت نیمروز دو مکتب اعمار کرده است. هر سال تعلیمی هر دختر یک دستاورد بزرگ برای افغانستان است. به عکس، ستراتیژی طالبان سوختاندن مکاتب دختران، مسموم ساختن شاگردان ذریعهٔ گاز سمی و پاشیدن تیزاب بر روی دختران، فاجعهٔ بزرگ است. آنها (طالبان) نه تنها زندگی آیندهٔ دختران را می دزدند، بلکه آینده افغانستان را نیز.

محقق معروف هندی D. Suba Chandran در رشتهٔ مناقشات نظامی می نویسد:

" حمله بر دختران قسمتی از ستراتیژی دراز مدت طالبان است، جهت پرتاب جامعه به گذشته های تاریک. وی ادامه می دهد، "کدام راه بهتری وجود دارد، برای تولید یک جامعهٔ بیسواد و بی فرهنگ، جز منع تعلیم برای دختران؟" طالبان خوب می دانند، که پیشرفت جامعه به طرف مدرنیته شدن، به سوی آزادی و ارزش های اجتماعی به نفع شان نیست.

اما با همه، برایم یک احساس خراب باقی می ماند، زمانی که مداخله گران در رابطه به مکاتب دختران سخن می گویند. زیرا با این همه هزینهٔ نظامی چه کار های مفیدی که برای زنان انجام داده می توانستند، و در واقعیت چه مقدار ناچیز. این پول ها برای زنان به مصرف رسیده است!

از این لحاظ من شک دارم، که این بهانه "مکتب برای دختران" شکل مدرن همان دروغ قدیمی و کهنه است، برای مشروعیت بخشیدن به جنگ ها و لشکرکشی های مردان در تمام کشور های جهان. در ظاهر، همه برای این می جنکند که گویا زندگی زنان و کودکان را حمایت کنند. اما در واقعیت امر، زندگی اینها در اثر همین لشکرکشی ها در معرض خطر قرار می گیرد.

در پایان هر جنگ، تمام پنجره ها به روی مذاکره و مشاوره در رابطه به ترتیب یک نظام جدید اجتماعی و مقرارت جدیدی برای زنان باز اند. ساختار های حکمفرمایی کهنه از هم پاشیده اند، ساختار های جدید در حال شکل گیری اند. اما در کنفرانس بُن ۲۰۰۱ موضوع حقوق زن اصلاً جزء آجندای این کنفرانس نبود، گرچه در آنزمان قطعنامهٔ شماره ۱۳۲۵ برای تساوی حقوق زنان با مردان و شرکت زنان در پروسه های صلح، در ملل متحد تصویب شده بود. اما فقط به دو زن، یکی از گروه شاه سابق و دیگری مربوط به اتحاد شمال، اجازهٔ اشتراک در حاشیهٔ این کنفرانس داده شد. در ختم قطعنامهٔ این کنفرانس خیلی مبهم و نامشخص فقط همینقدر یاد آوری شده بود، که دولت آینده باید برای تساوی حقوق جنسیتی حساس باشد. و یک وزارتخانه برای زنان ایجاد گردد.

گرچه این امکانات وجود داشت، که با انتصاب به قطعنامه ۱۳۲۵ ملل متحد، دیموکرات ها و مدافعان حقوق بشر را نیز در دولت انتقالی دخیل سازند، تا یک توازن مقابل گروه های بنیادگرای افراطی برقرار شود و جامعهٔ جهانی در سال های بعدی باید مخصوصاً همین ها(دیموکرات ها و مدافعان حقوق بشر) را تقویت و محافظت می کرد. جامعهٔ جهانی می توانست احزاب دیموکرات را تقویت کند و دولت افغانستان را منطقه ئی و از "پائین به بالا" انکشاف دهد، عوض - این اشتباه محض - تمام امکانات خود را بالای یک سیستم مستبد مرکزی و ریاستی هزینه کردند. این سیستم

به خاطر ساختار جغرافیائی و چند ملیتی این کشور به درد بخور نیست. جامعه جهانی می توانست، زیربنای زراعتی این کشور زراعتی را تقویت کند، عوض این که با واردات گندم از خارج، مزارع این کشور رابه طور مثال برای کشت بته تریاک آماده سازد، چیزی که فقط طالبان و جنگسالان را "تغذیه" می کند و بالاخره جامعه جهانی می توانست، رئیس جمهوری رابرگزیند، که به مردم و زن های کشور خود دلسوز باشد.

این اشتباهات سنگین و تصمیم گیری های غلط از همان سرآغاز تا امروز تأثیرگذار اند. لانه های جهادی ها در پاکستان در امان نگهداشته می شوند، زیرا دیکتاتور پرویز مشرف "دوست" حکومت "بوش" به حساب می رفت. نیرو های پولیس افغانستان خیلی به کندی باز سازی می شود. در حقیقت، انحصار قدرت به دست جنگسالاران هرگز از بین نرفت. به "قوای آیساف" دستور خلع سلاح اربکی ها داده نشد و به خصوص مبارزه جدی علیه خشونت خانوادگی صورت نگرفت، خشونت از آنجا (خانواده) به تمام اجتماع سرایت کرد. زیرا جوانان پدران و بزرگان فامیل شان را الگوی خود قرار دادند. این منحنی حلزونی خشونت همچنان می چرخد و می چرخد.

"سیما سمر" به حیث وزیر امور زنان نصب شد - بعد ها در رأس کمیسیون حقوق بشر نصب گردید. اسناد بیشماری در رابطه به نقض حقوق بشر، جنایات جنگی و تجاوزات جنسی در دوران جنگها جمع آوری کرد - اما تا امروز اجازه نشر این اسناد ( از جانب کدام قدرت ها؟ و به خاطر کدام مقصد ها؟) برایش داده نشده است.

زمانی یک اجتماع توانمندی آن را حاصل می کند، که روی صدمه های دسته جمعی جنگ (جنگزدگی اجتماعی) کار کند، یا به آن رسیدگی نماید، که سه پروسه اجتماعی ذیل، موازی هم راه اندازی شود:

۱. اعضای این اجتماع به آینده شان به خوشبینی می نگرند، زیرا تحولات مثبت و پیشرفت های محسوس را در کشور شان شاهد اند.

در افغانستان این احساس وجود ندارد. به عکس مردم افغانستان و به خصوص زنان افغان از احیای قدرت طالبان بار دیگر هراس دارند، اگر عساکر خارجی از این کشور بیرون بروند.

۲. انسانهای جنگزده دسترسی به درمان های طبی و دستری به روانشناسان اجتماعی دارند.

در افغانستان این امکانات به ندرت یافت می شود، یا اصلاً وجود ندارد. فقط چند نهاد جامعه مدنی به طور مثال (مدیکا موندیاله) درین بخش کار می کنند.

۳. جنایتکاران جنگی در ملاء عام و در محاکمه علنی جوابگو اند، و محاکمه می شوند. یا در کمیسیون های حقیقت یابی اعتراف می کنند.

در افغانستان این کار عملی نشده، زیرا امریکا و بازیگران دیگر هنوز هم از جنایتکاران جنگی حمایت می کنند.

فلذا در رابطه به آینده افغانستان چندان خوشبین نیستم.

اما: اگر آرزوی بهتر شدن روابط اجتماعی را در افغانستان داریم، باید برای به دست آوردن تساوی جنسیتی، برای استقرار حقوق زنان و علیه خشونت خانوادگی مبارزه دوامدار صورت گیرد. در افغانستان و در سطح جهانی.

کنفرانس: مدیکا موندیاله

بُن ۲۰۱۲/۱۱/۳۰